

دکتر جیمز اس. اشپیگل، اخلاق مسیحی، جلسه ۲ نسبیت گرایی اخلاقی

جیم اشپیگل و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

من دکتر جیمز اس. اشپیگل هستم در تدریس اخلاق مسیحی. این جلسه دوم، نسبی گرایی اخلاقی است.

سلام، بیایید نگاهی به نظریه‌های اخلاقی اصلی بیندازیم.

کاری که قرار است انجام دهیم این است که با نگاهی به نسبی گرایی اخلاقی شروع کنیم. کاری که می‌خواهم انجام دهم این است که ابتدا ثابت کنم چیزی به نام حقیقت اخلاقی وجود دارد و ارزش‌های اخلاقی دارای ارزش‌های حقیقی عینی هستند. با انجام این کار، می‌خواهم این دیدگاه را که به عنوان نسبی گرایی اخلاقی شناخته می‌شود، نقد کنم.

پس از انجام این کار، به بررسی نظریه‌های اخلاقی اصلی خواهیم پرداخت که ماهیتی عینیت‌گرایانه دارند یا واقعیت حقیقت اخلاقی را تأیید می‌کنند. بنابراین، با کمک مطالبی که از کتاب کلاسیک معاصر جیمز ریچل در مورد اخلاق به نام «عناصر فلسفه اخلاق» استخراج کرده‌ام، به نسبی گرایی اخلاقی خواهیم پرداخت. این کتاب در واقع پرفروش‌ترین کتاب در تاریخ فلسفه است.

فکر می‌کنم به چاپ نهم یا دهم رسیده است. و در بسیاری از کلاس‌های درس و دوره‌های اخلاق دانشگاه‌ها مورد استفاده قرار گرفته است. به همین دلیل است که حتی از کتاب‌هایی مانند جمهوری افلاطون و اخلاق نیکوماخوس ارسطو نیز فروش بیشتری داشته است.

خب، من کمی از بحث ریچل در مورد نسبی گرایی اخلاقی الهام می‌گیرم. و جالب است که خود ریچل یک خداناباور بود. او پنج، ده سال پیش فوت کرده است، بنابراین حدس می‌زنم دیگر خداناباور نیست.

اما او یک خداناباور بود اما همچنان متقاعد شده بود که چیزی به نام حقیقت اخلاقی وجود دارد. او نسبی گرایی را رد می‌کرد. در واقع، اکثریت قریب به اتفاق فیلسوفان، حتی اگر خداناباور یا لادری باشند، به نوعی حقیقت اخلاقی مطلق اعتقاد دارند که جالب توجه است.

تعداد بسیار کمی از فیلسوفان و دارندگان مدرک دکترا در اخلاق، نسبی‌گرا هستند. بنابراین، این موضوع چیزی در مورد نسبی گرایی اخلاقی و معقول بودن آن به شما می‌گوید، حتی اگر ملحدان تمایل به رد این دیدگاه داشته باشند. بنابراین، نسبی گرایی اخلاقی چیست؟ به طور کلی، نسبی گرایی دیدگاهی است که می‌گوید هیچ ارزش اخلاقی مطلق وجود ندارد که در همه زمان‌ها و مکان‌ها اعمال شود.

حالا، ممکن است وجود داشته باشد. در واقع، ارزش‌های زیادی وجود دارند که نسبی هستند. انواع و اقسام اعمال وجود دارند که می‌توانیم بگوییم به درستی یا نادرستی یک فرهنگ خاص و سنت‌های آن و غیره وابسته هستند. اما نسبی گرایی اخلاقی می‌گوید که همه ارزش‌ها کاملاً نسبی هستند، چه به یک فرهنگ و چه به فرد. ترجیحات فردی فرد.

بنابراین، یک تمایز دو وجهی مهم بین انواع مختلف نسبی گرایی وجود دارد. نسبی‌گرایان فرهنگی و ذهنی‌گرایان اخلاقی وجود دارند. این دو شکل نسبی گرایی هستند.

بنابراین، نسبی‌گرایی فرهنگی می‌گوید که ارزش‌های اخلاقی همیشه توسط یک فرهنگ و سنت‌ها یا آداب و رسوم و فرهنگ عامه آن تعریف می‌شوند. ذهنیت‌گرایی اخلاقی، هر فرد را نسبی می‌داند و این موضوع به ترجیح فردی بستگی دارد که آیا یک چیز خاص درست است یا غلط. بنابراین، بیابید با بررسی نسبی‌گرایی فرهنگی شروع کنیم.

این دیدگاهی است که در اوایل و اواسط قرن بیستم، تا حد زیادی به دلیل پیشرفت‌هایی که در انسان‌شناسی فرهنگی حاصل شده بود، برجسته شد. محققانی مانند سامنر و بندیکت، روث بندیکت و دیگران که از نزدیک گروه‌های مردمی از نقاط مختلف جهان را مطالعه می‌کردند، کشف کردند که نحوه رفتار آنها یا ارزش‌هایی که در بسیاری از موارد دارند، بسیار متفاوت از شیوه‌ها و ارزش‌هایی است که ما در آمریکای شمالی یا ایالات متحده داریم. این امر بسیاری از محققان را بر آن داشت تا این احتمال را در نظر بگیرند که شاید روش‌های درست و قابل قبول متفاوتی برای رفتار وجود داشته باشد، حتی در مورد چیزهایی که برای ما بسیار عزیز هستند، مانند دیدگاه‌های ما در مورد ازدواج و قتل و نحوه رفتار با فرزندانمان.

برخی از اساسی‌ترین باورهای ما این است که افرادی در فرهنگ‌های دیگر وجود دارند که دیدگاه‌های بسیار متفاوتی دارند و زندگی خود را به شیوه‌های بسیار متفاوتی می‌گذرانند. بنابراین، این امر نوعی شک و تردید را برای بسیاری از مردم ایجاد کرد که، هوم، شاید هیچ حقیقت مطلقاً در اینجا وجود نداشته باشد. بنابراین، یک راه برای تحلیل آنچه یک نظریه اخلاقی خاص در نهایت تأیید می‌کند، این است که بپرسیم چگونه آنها بد یا اشتباه است را تعریف یا ترجمه می‌کنند X خوب است یا X جمله‌ای مانند

واقعاً منظور از آنجا چیست؟ در اینجا، ما به چیزی به نام فرااخلاق می‌پردازیم که منطق و معنای اصطلاحات، مفاهیم و گزاره‌های اخلاقی را تحلیل می‌کند. بنابراین، کمی تحلیل فرااخلاقی از هر یک از این نظریه‌ها انجام خواهیم داد و با نسبی‌گرایی فرهنگی شروع می‌کنیم. نسبی‌گرایی فرهنگی فکر می‌کند وقتی چیزی را خوب یا بد یا درست یا غلط یا عادلانه یا ناعادلانه می‌نامیم، واقعاً چه می‌گوییم؟ نسبی‌گرایی فرهنگی می‌گوید با آداب و رسوم این فرهنگ سازگار باشد یا با آن X خوب است به این معنی است که اگر X جمله‌ای مانند مطابقت داشته باشد.

وقتی می‌گوییم چیزی بد است، فقط به این معنی است که آن چیز با آداب و رسوم این فرهنگ یا روش‌های پذیرفته‌شده و ترجیحی انجام کارها در تضاد است. بنابراین، اگر به مهمان بگویم نباید سر میز آروغ بزنی یا اگر به فرزندم بگویم سر میز آروغ نزن، این اشتباه است.

این کار را نکن. این بد است. یعنی این کاری است که ما اینجا انجام نمی‌دهیم.

ما ترجیح می‌دهیم که شما سر میز غذا آروغ نزنید یا باد معده و نفخ شکمتان را بیرون ندهید. خیلی بی‌ادبانه است، و ممکن است بگوییم که این بد است یا بد است که این کار اشتباهی است. چیزهای زیاد دیگری هم وجود دارد که ما آنها را به عنوان ترجیحات فرهنگی می‌شناسیم.

مطمئناً، آروغ زدن در برخی فرهنگ‌ها نشانه‌ی سپاسگزاری یا قدردانی از یک وعده‌ی غذایی خوب تلقی می‌شود. بنابراین، مطمئناً نسبی‌گرایی در این مورد وجود دارد. و می‌توانیم این را در مورد نحوه‌ی لباس پوشیدن و رقصیدن نیز بگوییم.

مطمئناً، سبک‌های هنری. نحوه‌ی تنظیم قوانین راهنمایی و رانندگی. انواع جزئیات کوچک رفتار عمومی به فرهنگ مربوط می‌شود.

و وقتی به کشور دیگری سفر می‌کنید، این را کشف می‌کنید. برای مثال، روش‌های خاصی برای سوار شدن به ماشین وجود دارد که در فرهنگ‌های مختلف و متفاوت انجام می‌شود. می‌دانید که ما معمولاً این کار را انجام می‌دهیم.

نه اینکه من به هیچ‌هیکر باشم، اما کسانی که هیچ‌هیکر می‌کنن، می‌دونن، کنار جاده می‌ایستن و این کار رو می‌کنن. راستش، دیگه مثل سابق خیلی رایج نیست. اما قبلاً این روش انجامش بود.

انگشت شستت رو اینجوری بالا بگیر. چند سال پیش فهمیدم که آگه تو بعضی از کشورهای اروپایی این کارو بکنی، مردم وحشت می‌کنن. چرا؟ چون این اساساً یه جورایی درخواست رابطه جنسی از مرده، درسته؟ به همین دلیل، اون حرکت شست بالا خیلی رکیک و مبتذله.

خب، اینجا نسبت وجود دارد. گفتم خب، پس چطور سوار ماشین کسی می‌شوید؟ چطور به رانندگان می‌گویید که دوست دارید جایی سوار ماشین کسی شوید؟ می‌گویند خب، این کار را اینطوری انجام می‌دهید. انگشت اشاره‌تان را برمی‌دارید و به پایین اشاره می‌کنید.

خب، گفتم خب، خوب است که بدانم آیا تا به حال نیاز به هیچ‌هیک در اروپا داشته‌ام یا نه. پس مطمئناً نسبتی وجود دارد که در مورد انواع حوزه‌های رفتار انسان صدق می‌کند، درست است؟ اما سوال این است که آیا همه رفتارهای انسان از نظر فرهنگی نسبی هستند؟ آیا همه اینها مانند آروغ زدن سر میز یا حرکت دست برای هیچ‌هیک است؟ آیا همه اینها موضوع ترجیح فرهنگی است؟ نسبی‌گرایی فرهنگی می‌گوید بله. مطلق‌گرایی اخلاقی یا عینیت‌گرا می‌گوید نه.

ارزش‌های جهانی خاصی وجود دارند که برای همه صادق هستند. کارهای خاصی وجود دارند که صرف نظر از مکان و زمان انجام آنها کاملاً اشتباه هستند. کارهای دیگری نیز وجود دارند که صرف نظر از مکان و زمان انجام آنها کاملاً خوب و درست هستند.

خب، به نسبی‌گرایی فرهنگی چه بگوییم؟ چگونه می‌توانیم پاسخ دهیم؟ خب، اول، بیایید این استدلال را بررسی کنیم. استدلال اصلی که نسبی‌گرایی فرهنگی در دفاع از دیدگاه خود از آن استفاده می‌کنند. راشل آن را استدلال تفاوت‌های فرهنگی می‌نامد.

و اگر با کسی مواجه شوید که نسبی‌گرایی فرهنگی است و از او دلیل دیدگاهش را بپرسید، اینکه چرا چنین دیدگاهی دارد، این استدلالی است که احتمالاً به شما ارائه خواهد داد. نوعی از استدلال تفاوت‌های فرهنگی ابتدا می‌گوید که فرهنگ‌های مختلف، اصول اخلاقی متفاوتی دارند. اینکه در فرهنگ‌های مختلف، اصول اخلاقی متنوعی وجود دارد.

و سپس، معمولاً، آنها مستقیماً از آنجا به این نتیجه می‌رسند که هیچ حقیقت عینی در اخلاق وجود ندارد. و اغلب اوقات، این با یک سوال بیان می‌شود. می‌دانید، چگونه می‌توانید بگویید که فقط یک راه درست برای زندگی وجود دارد در حالی که مردم در فرهنگ‌های دیگر آن را بسیار متفاوت از شما انجام می‌دهند؟ چگونه می‌توانید این را بگویید؟ این نوعی، فکر می‌کنم، یک رویکرد سقراطی است.

فقط دارم بحث رو به شکل یه سوال مطرح می‌کنم. فرض اینه که شما احمقید که اینو می‌گید. مثلاً هیچ آدم عاقلی نمی‌گه که فقط یه راه درست برای رفتار جنسی وجود داره.

یا در مورد اینکه چگونه باید با افرادی که در حال مرگ هستند و درد طاقت‌فرسایی را تحمل می‌کنند، رفتار کنیم. شما چه کسی هستید که بگویید فقط یک راه درست برای نزدیک شدن به آن موقعیت وجود دارد؟ یا

یک راه درست برای نزدیک شدن به مسئله سقط جنین؟ و غیره. بنابراین، استدلال تفاوت‌های فرهنگی اساساً از تکرار باورها و ارزش‌ها به این نتیجه می‌رسد که در مورد هیچ مسئله اخلاقی خاصی، هیچ ارزش درست یا واقعی وجود ندارد.

حالا، در جواب این سوال چه باید گفت؟ از دیدگاه منطقی، این استدلال یک نقص بسیار اساسی دارد. و آن این است که تکرار به معنای نسبیت نیست. تکرار دیدگاه‌ها در مورد هر چیزی به معنای این نیست که هیچ دیدگاه درست واحدی وجود ندارد.

صرف اینکه مردم در مورد یک مسئله اختلاف نظر دارند، از این نتیجه گرفته نمی‌شود که هیچ حقیقت واحدی در مورد آن مسئله وجود ندارد. نجوم را در نظر بگیرید. در تاریخ نجوم، که به فیلسوفان باستانی پیشاسقراطی برمی‌گردد، دیدگاه‌های متنوعی وجود داشته است.

سه دیدگاه اصلی. یکی نظریه زمین تخت است که بیان می‌کند زمین تخت است و ممکن است توسط آب احاطه شده باشد. این بر چه چیزی استوار است؟ زمین چیست، بر چه چیزی بنا شده است؟ می‌دانید تعدادی نظریه وجود داشته، دارد و احتمالاً هنوز هم وجود دارد که طرفداران زمین تخت مطرح می‌کنند.

اما ایده مسطح بودن زمین، یکی از باورهایی است که در طول تاریخ توسط بسیاری از مردم مطرح شده است. دیدگاه دیگر، دیدگاه زمین مرکزی است، که می‌گوید زمین در فضا شناور است و خورشید و همچنین سیارات و ستارگان مختلف به دور آن می‌چرخند. سپس، دیدگاه سوم، دیدگاهی که من و احتمالاً شما هم داریم، دیدگاه خورشیدمرکزی است.

و این دیدگاهی است که زمین را یکی از چندین سیاره‌ای می‌داند که به دور خورشید می‌چرخند. و خورشید در مرکز منظومه شمسی ما قرار دارد. این دیدگاه‌ها با یکدیگر سازگار نیستند.

شما نمی‌توانید همزمان هم خورشیدگرا باشید و هم زمین‌مرکز یا همزمان زمین تخت و زمین‌مرکز را تأیید کنید. واقعاً باید یکی را انتخاب کنید. اما دیدگاه‌های متنوعی در این مورد وجود دارد.

، تا به امروز، در فرهنگ‌های مختلف، و حتی در این فرهنگ، افرادی وجود دارند که علاوه بر زمین تخت، زمین‌محور نیز هستند. در واقع، من متوجه شده‌ام که نظریه زمین تخت، کمی بازگشته است. و برخی از ورزشکاران و هنرمندان برجسته وجود دارند که امروزه در واقع نظریه‌پردازان زمین تخت هستند.

می‌توانید برجسب‌های سپر ماشین را ببینید. شاید آن برجسب سپر ماشین را دیده باشید که روی آن نوشته شده، وقتی زمین صاف شد، دیگر هرگز بر نمی‌گردد. افرادی هستند که به نظر می‌رسد بسیار باهوش هستند، حتی در این فرهنگ شناخته شده هستند، که نظریه‌پردازان زمین صاف هستند.

حالا، آیا این به این معنی است که وقتی صحبت از نجوم و موقعیت زمین نسبت به همه این اجرام آسمانی می‌شود، هیچ حقیقتی در این موضوع وجود ندارد؟ ببینید، شما طرفداران زمین تخت، طرفداران زمین مرکزی و طرفداران خورشید مرکزی را دارید. چه کسی می‌تواند بگوید، شما چه کسی هستید که بگویید، خورشید در مرکز منظومه شمسی ما است و زمین به دور خورشید می‌چرخد؟ شما چه کسی هستید که بگویید؟ چگونه به این سوال پاسخ می‌دهید؟ امیدوارم بگویید، خب، من تا حدودی در مورد این نظریه آموزش دیده‌ام. من فیزیک پایه و نجوم را می‌فهمم.

و من به طور قاطع درک می‌کنم که در واقع، من فرض می‌کنم که بین دانشمندانی که متخصص نجوم و کیهان‌شناسی هستند و می‌توانند به صورت تجربی نشان دهند که این موضوع صحت دارد، یعنی نظریه

خورشید مرکزی درست است، اتفاق نظر وجود دارد. با تمام احترامی که برای زمین تخت‌گرایان و زمین‌مرکزیان قائلم، حقیقتی وجود دارد که مبتنی بر دلایل و شواهد خوبی است که دیدگاه آنها را رد می‌کند. بنابراین ما این را در مورد نجوم می‌دانیم.

ما می‌دانیم که صرفاً به دلیل وجود کثرت دیدگاه‌ها، نمی‌توان نتیجه گرفت که هیچ حقیقت واحدی وجود ندارد. بنابراین، فکر می‌کنم این یک قیاس مهم در اینجا است و چیزی است که می‌توانیم به نسبی‌گرایان فرهنگی بگوییم، زمانی که آنها اصرار دارند که تنوع دیدگاه‌ها در اخلاق به این معنی است که هیچ حقیقتی وجود ندارد. ما این نتیجه‌گیری را در نجوم نمی‌گیریم.

چرا باید اینجا این را بگوییم؟ خب، اینجاست که نسبی‌گرایان فرهنگی با افزودن این فرض که برخلاف علم هیچ روش قابل اعتمادی برای تعیین حقیقت عینی و اخلاق وجود ندارد، استدلال خود را گسترش داده و تقویت می‌کنند. ما منابع، فناوری و علم لازم برای تعیین حقیقت در مورد نجوم، زیست‌شناسی، شیمی و غیره را داریم. ما اینجا چنین چیزی نداریم.

بنابراین، به همین دلیل است که می‌توانیم نتیجه بگیریم که هیچ حقیقت و اخلاق عینی وجود ندارد. بنابراین این یک نسخه گسترش‌یافته و تقویت‌شده از این استدلال تفاوت‌های فرهنگی است. اکنون چه باید به آن بگوییم؟ مطمئناً، بین کشف حقیقت در علم و کشف حقیقت در اخلاق تفاوتی وجود دارد، اینطور نیست؟

شاید حق با آنها باشد. شاید هیچ روشی مانند روش موجود در علم برای کشف حقیقت اخلاقی وجود نداشته باشد. خب، در پاسخ به این نسخه بهبود یافته از استدلال تفاوت‌های فرهنگی، می‌توانیم توجه کنیم که این استدلال هنوز نامعتبر است.

یک استدلال معتبر، استدلالی است که در آن مقدمات، درستی نتیجه را ایجاب می‌کنند. اگر مقدمات درست باشند، نتیجه نیز باید درست باشد. این تعریف یک استدلال معتبر است.

اما توجه کنید، وقتی صحبت از استدلال تفاوت‌های فرهنگی می‌شود، حتی در این نسخه اصلاح‌شده از آن نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود. اگر بپذیریم که فرهنگ‌های مختلف، اصول اخلاقی متفاوتی دارند، که دارند، و بپذیریم که هیچ روش قابل اعتمادی برای تعیین حقیقت و اخلاق عینی وجود ندارد، و بیایید، برای پیشبرد بحث، این را بپذیریم، آیا نتیجه می‌شود که هیچ حقیقت عینی در اخلاق وجود ندارد؟ خب، نه، اینطور نیست. و باز هم، می‌توانیم برای اثبات این موضوع به تاریخ علم مراجعه کنیم.

مثلاً در قرن هفتم یا دوازدهم میلادی، آیا روش قابل اعتمادی برای تعیین حقیقت در نجوم در رابطه با جایگاه زمین در کیهان وجود داشت؟ نه، وجود نداشت. شما نداشتید، ما تلسکوپ‌های واقعاً قدرتمند یا تلسکوپ‌های به اندازه کافی قدرتمند تا اوایل دوره مدرن نداشتیم. و ابزارهای کاوش جهان، مثلاً ۱۵۰۰ سال پیش، بسیار محدود بود، به طوری که نمی‌توانستیم در مورد این سوال به نتایج قطعی برسیم.

بنابراین، در تمام آن سال‌ها هیچ روش قابل اعتمادی برای تعیین حقیقت موضوع در مورد جایگاه زمین در کیهان وجود نداشت. اما، آیا هنوز اینطور نبود که زمین به دور خورشید می‌چرخید، به دور محور خود می‌چرخید، درست است، به دور خورشید می‌چرخید، به همراه همه این سیارات دیگر، حتی اگر ما روش قابل اعتمادی برای تعیین حقیقت نداشتیم؟ خب، بله، همینطور بود. بنابراین، شما هنوز هم می‌توانید حقیقت عینی داشته باشید، در این مورد، در علم، حتی زمانی که فاقد یک روش قابل اعتماد برای تعیین آن حقیقت هستیم.

بنابراین این یک تمایز مهم است. این نشان می‌دهد که این استدلال نامعتبر است. اما می‌توانیم اضافه کنیم که یک روش قابل اعتماد برای اثبات حقیقت اخلاقی وجود دارد.

ما می‌توانیم به عقل، تجربه انسانی و اگر چنین چیزی وجود داشته باشد، به وحی ویژه از جانب خدا رجوع کنیم، که به عنوان مسیحی، ما معتقدیم دقیقاً همان چیزی است که کتاب مقدس است. متن الهام گرفته از الهی، به ویژه در حوزه اخلاق، ما را در مورد چگونگی زندگی در پیشگاه خدا راهنمایی می‌کند و همچنین حقایق متافیزیکی در مورد ماهیت نهایی واقعیت، ماهیت خدا و همچنین حقایق تاریخی را به ما منتقل می‌کند. اما با کمک وحی ویژه، کتب عهد عتیق و جدید، و به کارگیری دقیق عقل و تجربه در مورد آن متون، می‌توانیم به نتایج موجهی در مورد چگونگی زندگی خود برسیم.

بنابراین، این چیزی است که می‌توانیم در پاسخ به بهترین استدلال نسبی‌گرایان فرهنگی، که همان استدلال تفاوت‌های فرهنگی است، بگوییم. این بهترین پاسخ برای نسبی‌گرایی فرهنگی و دفاع از آن است. بنابراین، این استدلال شکست می‌خورد.

اما اکنون، نقد ما از نسبی‌گرایی فرهنگی می‌تواند حتی فراتر رود، و آن این است که توجه داشته باشیم که پیامدهای بسیار مشکل‌ساز زیادی از نسبی‌گرایی فرهنگی وجود دارد. و من فکر می‌کنم اینها دلایل اصلی هستند که چرا به سختی می‌توان فیلسوف ملحدی را پیدا کرد که نسبی‌گرایی فرهنگی باشد، زیرا این مشکلات بسیار جدی هستند. و به این دلیل که، همانطور که سی. اس. لوئیس در صفحات آغازین اثر کلاسیک خود مسیحیت محض، اشاره می‌کند، هیچ کس واقعاً مانند یک نسبی‌گرایی فرهنگی یا مانند هر نوع نسبی‌گرا رفتار نمی‌کند.

ما افراد را مسئول کارهای اشتباهشان می‌دانیم. هیچ کس هنگام رانندگی نسبی‌گرا نیست. کسی در بزرگراه جلوی شما را می‌گیرد، درست است؟ شما نوعی قضاوت اخلاقی خواهید کرد، حتی اگر فقط یواشکی پیش خودتان باشد.

او نباید این کار را می‌کرد. حرفم را قطع کرد. این کار اشتباه بود.

یا ما در مورد کارهایی که افراد خاصی در فرهنگ دیگری در دوردست انجام می‌دهند، مطلع می‌شویم. می‌گوییم، وای، آنها این کار را می‌کنند؟ این وحشتناک است. این ناعادلانه است.

این نقض حقوق بشر است، درست است؟ حتی خداناباوران سرسخت هم گاهی اوقات این را می‌گویند. و این نشان می‌دهد که آنها واقعاً نسبی‌گرا نیستند. آنها به اصول اخلاقی مطلق اعتقاد دارند.

بنابراین در اینجا چند دلیل فلسفی برای رد نسبی‌گرایی فرهنگی وجود دارد. و یکی از آنها این است که انتقاد از ارزش‌های جوامع دیگر را غیرممکن می‌کند. اگر شما یک نسبی‌گرایی فرهنگی هستید، نمی‌توانید از آنچه نازی‌ها انجام دادند انتقاد کنید.

شما نمی‌توانید کاری را که یک گروه قومی نسل‌کش در فرهنگ دیگری انجام داده است، نقد کنید. آن فرهنگ، فرهنگ متفاوتی است. طبق نسبی‌گرایی فرهنگی، درست و غلط توسط ارزش‌های ترجیحی فرهنگ خاص یک فرد تعریف می‌شوند.

من از یک فرهنگ آمریکایی در قرن بیست و یکم صحبت می‌کنم. من که هستم که بخواهم در مورد کاری که نازی‌ها ۷۰ یا ۸۰ سال پیش انجام دادند قضاوت کنم؟ این نتیجه‌ای است که شما به عنوان یک نسبی‌گرای فرهنگی باید بگیرید. شما نمی‌توانید نازی‌ها را محکوم کنید.

شما نمی‌توانید حتی خونین‌ترین و نسل‌کشانه‌ترین اقدامات رژیم‌ها در فرهنگ‌های دیگر را محکوم کنید. این امر همچنین پیشرفت اخلاقی را غیرممکن می‌سازد. اگر شما یک نسبی‌گرای فرهنگی هستید، هیچ استاندارد مطلق وجود ندارد که بر اساس آن بتوانیم پیشرفت یا پسرفت اخلاقی را ارزیابی یا قضاوت کنیم.

اگر معتقدید که فرهنگ ما در حال پیشرفت است، پس باید نوعی معیار خارج از فرهنگ ما وجود داشته باشد که از فرهنگ ما فراتر رود و بر اساس آن بتوانیم شایستگی‌ها، پیشرفت‌ها یا انحطاط نسبی ارزش‌های فرهنگ خود را ارزیابی کنیم. کل مفهوم پیشرفت اخلاقی، نوعی معیار متعالی مطلق برای خیر اخلاقی را پیش‌فرض می‌گیرد. در ارتباط با این، پیامد دیگری از نسبی‌گرایی فرهنگی وجود دارد.

نسبی‌گرایی فرهنگی دلالت بر این دارد که همه اصلاح‌طلبان اخلاقی فاسد هستند. چرا؟ اصلاح‌طلبان اخلاقی، مانند مارتین لوتر کینگ، جنبه‌های خاصی از آداب و رسوم و ارزش‌های فرهنگی فعلی را به چالش کشیدند. مارتین لوتر کینگ به درستی قوانین جیم کرو را به چالش کشید زیرا نژادپرستانه بودند.

اگرچه آن قوانین با برخی از آداب و رسوم رایج در این فرهنگ سازگار بودند، اما او تشخیص داد که آنها اشتباه هستند. او علیه آنها مبارزه و اعتراض کرد و پیروز شد. ما او را یک قهرمان و کسی می‌دانیم که یک مصلح اخلاقی خوب است.

اما اگر نسبی‌گرایی فرهنگی درست باشد، نمی‌توانید این کار را انجام دهید. اگر تنها معیارهایی که برای ارزیابی رفتارها یا اصلاح‌طلبان اخلاقی داریم، ارزش‌های فرهنگی فعلی باشند، پس طبق تعریف، کاری که مارتین لوتر کینگ انجام می‌داد اشتباه بود. او آداب و رسوم فرهنگی را به چالش می‌کشید.

اگر معتقدید که مارتین لوتر کینگ یک مصلح اخلاقی خوب و حتی یک قهرمان اخلاقی بوده است، این نشان می‌دهد که شما نسبی‌گرای فرهنگی نیستید. شما به مطلق‌های اخلاقی اعتقاد دارید. مارتین لوتر کینگ در تعدادی از نوشته‌ها و سخنرانی‌های خود همین استدلال را مطرح کرد که یک قانون اخلاقی والاتر وجود دارد که به گفته او از جانب خدا می‌آید، به نوعی در وجود خدا نهفته است و بر اساس آن می‌توانیم قوانین فعلی خود را ارزیابی کنیم.

او به درستی مطمئن بود که در آن زمان، ما با این قوانین جیم کرو، برخی کارهای غیراخلاقی را انجام می‌دادیم. بنابراین، او یک قهرمان اخلاقی بود. او فاسد نبود.

تنها راهی که می‌توانیم قهرمان اخلاقی بودن او را درک کنیم، باور به مطلق‌های اخلاقی و رد نسبی‌گرایی فرهنگی است. بنابراین، می‌توانیم همه اینها را کنار هم بگذاریم و نوعی تقلیل به استدلال پوچی علیه نسبی‌گرایی فرهنگی ارائه دهیم. اگر فرض کنیم نسبی‌گرایی فرهنگی درست است، پس باید نتیجه بگیریم که نازی‌ها مطلقاً اشتباه نمی‌کردند.

ما باید نتیجه بگیریم که همه مصلحان اخلاقی فاسد نیستند، و باید نتیجه بگیریم که هیچ پیشرفت اخلاقی ممکن نیست. با این حال، هر فردی که عقل سلیم اخلاقی داشته باشد، همه این پیامدها را غیرقابل قبول می‌داند. نازی‌ها کاملاً در اشتباه بودند.

پیشرفت اخلاقی امکان‌پذیر است، اما همه اصلاح‌طلبان اخلاقی فاسد نیستند. بنابراین، این بدان معناست که فرض اینجا مبنی بر درست بودن نسبی‌گرایی فرهنگی باید نادرست باشد. هر چیزی که دلالت بر پوچی یا هرگونه نادرستی داشته باشد، خود باید نادرست باشد.

بنابراین این نوعی استدلال «خلاف محال» علیه نسبی‌گرایی فرهنگی است. خوب، بحث در مورد نسبی‌گرایی فرهنگی کافی است. بیایید در مورد نوع دیگر نسبی‌گرایی، یعنی ذهنیت‌گرایی اخلاقی، صحبت کنیم.

یکی از مشکلات نسبی‌گرایی فرهنگی، تمایز قائل شدن بین زمان شروع یک فرهنگ و پایان فرهنگ دیگر است. فرهنگ فعلی من در چه نقطه‌ای در فرهنگ دیگری محو می‌شود؟ می‌توانیم در مورد فرهنگ اروپایی یا فرهنگ فرانسوی در مقابل فرهنگ آمریکایی، در مقابل فرهنگ آلمانی یا فرهنگ سوئدی صحبت کنیم. ملت‌های مختلف فرهنگ‌های متفاوتی دارند، اما در درون یک فرهنگ یا ملت خاص، خرده فرهنگ‌هایی وجود دارد.

در ایالات متحده، من به تازگی سفری به تگزاس داشتم که خرده فرهنگ آن تا حدودی با ایندیانا متفاوت است. من به کالیفرنیا، اورگان، ساحل شرقی و همه این ایالت‌های مختلف رفته‌ام. خرده فرهنگ‌ها کمی متفاوت هستند.

من در ایندیانا زندگی می‌کنم. متوجه شده‌ام که فرهنگ شمال ایندیانا کمی متفاوت از فرهنگ جنوب ایندیانا است، که کمی بیشتر شبیه کنتاکی است. شمال ایندیانا کمی بیشتر شبیه میشیگان است.

خط کشتی غیرممکن یا بی‌پایان است. بنابراین، چه چیزی فرهنگ محسوب می‌شود؟ این یک سوال باز و دشوار است. اگر قرار است نسبی‌گرایی فرهنگی را به درستی درک کنیم، وظیفه بزرگی بر دوش داریم.

احتمالاً غیرممکن است. به نظر می‌رسد تنها مرز مشخصی که می‌توان کشید، بین افراد است. مشخص است که من کجا تمام می‌کنم و شما کجا شروع می‌کنید.

این مشکل دوقلوهای به هم چسبیده را کنار می‌گذارد. این موضوع تشخیص افراد از یکدیگر را دشوارتر می‌کند. اما در بیشتر موارد، افراد از نظر محل شروع و پایان یک بدن از یکدیگر متمایز می‌شوند.

بنابراین، شما ارزش‌های خودتان را دارید و من هم ارزش‌های خودم را. فرد ذهنیت‌گرای اخلاقی می‌گوید که این راه حل است. هر فرد ارزش‌های اخلاقی خاص خودش را دارد.

بنابراین، آنها آنچه را که برایشان درست است تعریف می‌کنند. شما آنچه را که برای خودتان درست است تعریف می‌کنید. من آنچه را که برای خودم درست است تعریف می‌کنم.

ما این کار را بر اساس ترجیحات فردی انجام می‌دهیم. بفرمایید. این بهترین تحلیل از حقیقت اخلاقی است.

خوب است، به این X، این به هر فرد بستگی دارد. بنابراین، از این دیدگاه، طبق نظر ذهنیت‌گرای اخلاقی بد است، به این معنی که من آن را دوست ندارم. مطمئناً ما در مورد غذا X را دوست دارم X معنی که من اینگونه قضاوت می‌کنیم.

من می‌گویم، آه، کلم بروکسل بد است. بستنی خوب است. منظورم از این حرف چیست؟ خوب، من کلم بروکسل دوست ندارم.

و من بستنی دوست دارم. حالا، افرادی هستند که کلم بروکسل دوست دارند. و برای آنها، من می‌گویم، خوب، برایشان خوب است.

من این را دوست ندارم. برای من بد است. بنابراین، ذهنیت‌گرای اخلاقی می‌گوید که در حوزه اخلاق نیز همینطور است.

، اگر آن را دوست دارید، پس برای شما خوب است. اگر آن را دوست ندارید، پس برای شما بد است. خوب، این چیزی است که تشخیص آن بسیار آسان است.

یکی از مزایای ذهنیت‌گرایی اخلاقی این است که تشخیص درست از غلط را بسیار آسان می‌کند. مثلاً در مورد اتانازی، جنگ، مجازات اعدام، سقط جنین. در مورد این سؤالات خاص، درست و غلط چیست؟ شما فقط از خودتان می‌پرسید، آیا من ایده مثلاً جنگیدن با یک کشور را به این یا آن دلیل دوست دارم؟ بله.

باشه. خوب، پس، درست. سقط جنین بنا به درخواست.

آیا از این خوشم می‌آید یا نه؟ البته. باشه. پس خوبه.

درست است. شما فقط از خودتان این سوال را می‌پرسید: آیا من آن را دوست دارم؟ و این پاسخ به سوال آیا درست است یا غلط «است. بنابراین، ذهنیت‌گرایان اخلاقی بر مشکلات خاصی که نسی‌گرایی فرهنگی را» آزار می‌دهد، غلبه می‌کنند، اما مشکلات خاصی وجود دارد که همچنان باقی می‌مانند. یکی از بزرگترین آنها این است که هیچ زمینه یا مبنایی برای وظیفه و الزام و حقوق اخلاقی، که اکثر ما حداقل می‌گوییم به آنها اعتقاد داریم، یعنی اینکه چیزی به نام حقوق بشر وجود دارد و ما تعهداتی داریم، ارائه نمی‌دهد.

اما چگونه می‌توانید از دیدگاه ذهن‌گرایانه این را درک کنید؟ چه مبنایی یا دلایلی ممکن است برای الزام در این دیدگاه داشته باشید؟ یکی دیگر از پیامدهای جالب ذهن‌گرایانه اخلاقی این است که اختلاف نظرهای اخلاقی را غیرممکن می‌کند. باز هم، اگر بین احکام اخلاقی و احکام چشایی در مورد غذا، تشابهی وجود داشته باشد، واضح است که شما واقعاً نمی‌توانید اختلاف نظر اساسی در اخلاق داشته باشید، همانطور که نمی‌توانید می‌دانید، در مورد اینکه آیا کلم بروکسل خوشمزه است یا نه، اختلاف نظر داشته باشید. شما طعم کلم بروکسل را دوست دارید، من آنها را چندش‌آور می‌دانم.

آیا ما هرگز در مورد این موضوع بحث خواهیم کرد؟ چقدر احمقانه است که بحث کنیم که آیا کلم بروکسل خوشمزه است یا نه؟ این کار ما را به جایی نمی‌رساند زیرا می‌دانیم که این فقط یک موضوع سلیقه‌ای است بنابراین، برای ذهن‌گرایان، این موضوع به حوزه اخلاق می‌رود تا ثابت قدم باشند؛ آنها باید بگویند که بحث اخلاقی پوچ، بی‌معنی و اتلاف وقت است. چرا در مورد مسئله سقط جنین بحث کنیم وقتی که فقط مسئله این است که شما آن را دوست دارید و من آن را دوست ندارم؟ چرا بحث کنیم که آیا نگهداری از حیوانات در مزارع صنعتی اشکالی دارد یا خیر؟ شما آن را دوست ندارید، من آن را دوست دارم.

مثل بستنی است، مثل کلم بروکسل. بنابراین، طبق ذهنیت‌گرایی اخلاقی، ما نمی‌توانیم هیچ اختلاف نظر اخلاقی واقعی داشته باشیم. این نتیجه‌ی ضمنی است.

اما این یک پیامد مشکل‌ساز از دیدگاه آنهاست، زیرا عقل سلیم اخلاقی به ما می‌گوید که اختلاف نظر واقعی در اخلاق اتفاق می‌افتد. اینکه این اختلافاتی که ما داریم واقعی هستند و ارزش بحث دارند. بنابراین، این مشکل دیگری با ذهنیت‌گرایی اخلاقی است.

یکی دیگر از پیامدهای پوچ این دیدگاه این است که اگر ذهنیت‌گرایی درست باشد، پس ما نمی‌توانیم چیزی را مطلقاً محکوم یا ستایش کنیم. چرا؟ زیرا، باز هم، ما فقط احساسات و ترجیحات خود را توصیف می‌کنیم. و این شامل هولوکاست نازی‌ها نیز می‌شود.

این شامل هرگونه رفتار نسل‌کشی در هر کجا می‌شود. حتی شکنجه نوزادان یا تجاوز و قتل را هم شامل می‌شود. ممکن است من این چیزها را دوست نداشته باشم.

ممکن است از این رفتارها حالم بهم بخورد. اما اگر کس دیگری این را دوست دارد، به عنوان یک ذهن‌گرا باید بگویم، خب، پس این برای او درست است. و امیدوارم پوچی این حرف روشن شده باشد.

در نهایت، دومین پیامد پوچ ذهنیت‌گرایی اخلاقی این است که ما نمی‌توانیم در مورد احکام اخلاقی خود اشتباه کنیم. اگر ذهنیت‌گرایی درست باشد، تا زمانی که شما با احساسات خود در ارتباط هستید و از ترجیحات خود آگاه هستید، حقیقت اخلاقی را در مورد هر موضوع خاصی می‌دانید. شما نمی‌توانید اشتباه کنید.

و باز هم، این با عقل سلیم اخلاقی در تضاد است. من زمانی در مورد مسئله سقط جنین موضع متفاوتی داشتم. سال‌ها پیش، در مورد این موضوع طرفدار حق انتخاب بودم.

هرچه بیشتر در مورد آن یاد گرفتم، دیدگاهم تغییر کرد. و من از نظر اخلاقی و همچنین سیاسی در مورد مسئله سقط جنین طرفدار زندگی شدم. حالا، دیدگاهم تغییر کرده است.

عقل سلیم اخلاقی به ما می‌گوید که دیدگاه من یا اشتباه بوده و سپس دیدگاهم را به دیدگاه درست تغییر داده‌ام یا برعکس. شاید دیدگاه من درست بوده، اما در حال حاضر دیدگاه اشتباهی دارم. اما آن دیدگاه خاص، با درک اینکه یا قبلاً اشتباه می‌کردم یا الان اشتباه می‌کنم، نمی‌توانید آن را از دیدگاه ذهن‌گرایانه درک کنید، که به این معنی است که شما هرگز اشتباه نمی‌کنید، حتی اگر دیدگاه خود را روز به روز تغییر دهید.

حتی اگر در هر روز فرد، طرفدار زندگی باشید و در هر روز زوج، طرفدار انتخاب باشید، در هر یک از آن روزها حق با شماست، البته تا زمانی که ترجیح شما در آن روز همین باشد. و اگر این پوچ نباشد، سخت است بگویم چه چیز دیگری می‌تواند پوچ باشد.

بنابراین، ما می‌توانیم در مورد قضاوت‌های اخلاقی خود اشتباه کنیم. این همچنین ذهنیت‌گرایی اخلاقی را رد می‌کند. بنابراین، ذهنیت‌گرایی اخلاقی واقعاً پیشرفتی نسبت به نسبی‌گرایی فرهنگی نیست.

این به همان اندازه، شاید حتی بیشتر، مشکل‌ساز است. و این دو شکل نسبی‌گرایی اخلاقی هستند، نسبی‌گرایی فرهنگی و ذهنیت‌گرایی اخلاقی. بنابراین امیدواریم اکنون این دو دیدگاه نسبی‌گرایانه را رد کرده باشیم.

نسبی‌گرایی عموماً کارساز نیست، و بنابراین، اگر بتوانیم، باید یک نظریه اخلاقی عینیت‌گرا یا مطلق‌گرا کشف کنیم که شهودهای اخلاقی ما را در مورد همه این مسائل، مفهوم وظیفه و حقوق و عدالت را درک کند، پایه و اساس کافی برای این چیزها فراهم کند، شهود و باور عقل سلیم ما را مبنی بر واقعی بودن اختلاف نظر اخلاقی منطقی جلوه دهد، و همچنین، یک نظریه رضایت‌بخش ما را قادر می‌سازد تا تشخیص دهیم که گاهی اوقات فرهنگ‌ها یا گروه‌ها یا رژیم‌ها و فرهنگ‌های خارجی کارهایی را غیراخلاقی انجام می‌دهند، حتی زمانی که دیدگاه‌هایشان در یک فرهنگ غالب است. ما به یک نظریه اخلاقی نیاز داریم که همه این باورهای عقل سلیم در مورد اخلاق را در نظر بگیرد. و بنابراین این همان چیزی است که ما را به بررسی نظریه‌های اخلاقی اصلی می‌رساند، که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

این دکتر جیمز اس. اشپینگل در تدریس اخلاق مسیحی است. این جلسه دوم، نسبت‌گرایی اخلاقی است.